

تحلیلی تاریخی پیرامون امراض سلاطین و شیوه درمانی آنها در کرمان (مطالعه موردی: کرمان قرن هفتم هجری)

جمشید روستا^{الف*}، سحر پورمهدی زاده^ب، سید علیرضا گلشنی^ج

^{الف} استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

^ب کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران.

^ج دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

^د دفتر مطالعات تاریخ پزشکی ایران، دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شیراز، ایران.

چکیده

سابقه و هدف: کرمان طی قرن هفتم هجری تحت تسلط حکومتی کمتر شناخته شده با نام قراختاییان، قرار گرفت. حکومتی که حکامش طی سال‌های ۶۱۹ تا ۷۰۴ ق بر سرزمین کرمان، حکومت کرده‌اند. با تأملی دقیق در میان حکام این حکومت، می‌توان دریافت که هم‌زمان با حاکمیت برخی از این دولت‌مردان، نه تنها اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کرمان، بهبود می‌یابد بلکه در سایه کفایت این حاکمان و پزشکان دربار آنها، وضعیت پزشکی سرزمین کرمان و بهداشت و سلامت مردمان این دیار نیز رو به بهبود می‌نهد. در همین راستا، پژوهش حاضر با کاربرد روش استدلال و منطق تاریخی، بر آن است تا در گام نخست و در مقدمه، به معرفی کوتاه حکومت قراختاییان کرمان پرداخته و در دومین و اصلی‌ترین گام امراض رسوخ کرده به دربار قراختاییان و شیوه درمانی پزشکان دربار، جهت رفع این بیماری‌ها، را مورد واکاوی قرار دهد.

مواد و روش‌ها: پژوهش به روش کتابخانه‌ای انجام شده و از منابع مختلف تاریخی، پزشکی و همچنین تحقیقات جدید در قالب کتاب و مقاله، بهره برده شد. **یافته‌ها:** این مطالعه نشان داد که پزشکان حاضر در دربار قراختاییان، از داروهای گیاهی و کانی‌های موجود در کرمان، بهره برده و حدود هشتصد سال پیش، از شیوه‌هایی بسیار جالب، جهت مداوای بیماران خود استفاده می‌کردند.

نتیجه‌گیری: به نظر می‌رسد که بیماری‌های کبدی عمده بیماری سلاطین بود.

کلیدواژه‌ها: بیماری، تاریخ پزشکی، درمان، قراختاییان، کرمان.

تاریخ دریافت: خرداد ۹۷

تاریخ پذیرش: مرداد ۹۷

مقدمه:

«[ک]ی‌تان‌ها یا قراختاییان [به خانواده مغولی تعلق داشتند. زبان آنها نیز شاخه و شعبه‌ای از زبان مغولی بود» (۲). به نظر می‌رسد مغول دانستن قوم مذکور، به واقعیت نزدیک‌تر است. این قوم، در قرن دهم میلادی، چین شمالی را تا کرانه‌های رودخانه زرد به تصرف درآورده و سلسله امپراتوری «لیائو» (Liao) را تشکیل دادند. اما پس از دو قرن حکومت در چین شمالی، سرانجام از سایر اقوام مهاجم، شکست خورده و تعداد زیادی از آنها کشته شدند. بازماندگان سلسله لیائو به دنبال پناهگاهی جدید، چین را رها کرده و راهی مناطق غربی شدند. آنها سرانجام وارد آسیای مرکزی شده و دولتی جدید با نام لیائوی غربی (Western Liao) – که توسط مورخان مسلمان، قراختاییان، نامیده می‌شد- را در این سرزمین، بنا نهادند (۵، ۶، ۷).

قراختاییان، در ادامه حرکت خود به سمت نواحی غربی،

حکومت محلی قراختاییان کرمان، در حدود سال ۶۱۹ ق/ ۱۲۲۳ م و توسط فردی به نام بُراق حاجب، بنیان نهاده شد. حکومتی که پس از وی نیز در میان فرزندان و نوادگانش ادامه یافته و مدت زمانی بیش از ۸۰ سال (از ۶۱۹ تا ۷۰۴ ق/ ۱۲۲۳ تا ۱۳۰۵ م) بر نواحی کرمان و اطراف آن، اقتدار داشت. اما منابع معتبر و مستند تاریخی، اصل و ریشه قراختاییان کرمان را به سرزمین منچوری (Manchuria) چین، باز می‌گرداند. با تأملی در تاریخ قوم قراختایی (Qara Khitai) می‌توان دریافت که راجع به نژاد این قوم، نظرات مختلفی ارائه شده است. منهاج سراج جوزجانی، در کتاب *طبقات ناصری*، این قوم را تُرک دانسته است (۱)؛ اما محققان اروپایی همچون رنه گروسه، باسورث و موریس پرشرون با بررسی زبان و نژاد قوم مذکور، آن را قومی مغولی می‌دانند (۲، ۳، ۴). گروسه می‌نویسد:

توانستند به مرزهای جهان اسلام، نزدیک شده و با دولت‌های مسلمان قراخانی، سلجوقی، خوارزمشاهی و غوری، وارد جنگ و نزاع شوند. چون دولت خوارزمشاهیان، از این حکومت تازه وارد اما قدرتمند، شکست خورد به ناگزیر باید هر ساله، خراجی را به آنان پرداخت می‌کرد. در واقع هر ساله فرستاده‌ای از قراختایان به دربار خوارزمشاهیان آمده و خراج را اخذ می‌نمود. بُراق، مؤسس قراختایان کرمان، نیز در ابتدا یکی از همین فرستادگان بود (۸، ۹) اما چون با هجوم مغول به دربار خوارزمشاهیان، اوضاع ایران آشفته شد، مقدماتی فراهم شد تا اینکه سرانجام همین فرستاده قراختایی بتواند به کرمان آمده و با فتح این سرزمین، حکومتی جدید را به نام قراختایان کرمان، پایه‌گذاری کند (۱۰، ۱۱).

سابقه و هدف:

موجبات بسی خرسندی است که درباره نحوه ورود قراختایان به کرمان و تاریخ سیاسی این حکومت، در خلال آثار اندیشمندان گرانسنگی همچون جورج لین، در کتاب «*ایران در اوایل عهد ایلخانان (رنسانس ایرانی)*» و عباس اقبال آشتیانی در کتاب «*تاریخ مغول*»، مطالبی به میان آمده است و یا در مقالاتی همچون: «*تحلیلی بر چگونگی شکل‌گیری دولت قراختایی*» و «*ایلچیان قراختایی در دربار خوارزمشاهیان*؛ زمینه‌های تأسیس سلسله قراختایان کرمان» نوشته جمشید روستا - که به ترتیب در شماره ۵۳ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان (۱۳۸۷) و شماره ۷۰/۵ مجله تاریخ ایران، دانشگاه شهید بهشتی (۱۳۹۱) منتشر شده، نیز به تاریخ سیاسی قراختایان کرمان، پرداخته شده است؛ اما در هیچ‌کدام از این کتاب‌ها و مقالات به وضعیت پزشکی کرمان در این دوره، حتی اشاره‌ای کوتاه نیز نشده است. بدون تردید بهترین کتابی که در خلال مباحث خود به پزشکی قراختایان کرمان نیز اشاراتی داشته است کتاب *تاریخ پزشکی کرمان* (با نگاهی به تاریخ عمومی پزشکی) اثر مجید ملک محمدی است که توسط انتشارات گرا، به زیور چاپ آراسته شده است.

نقطه قوت مقاله حاضر نسبت به سایر آثار نامبرده و به‌ویژه آخرین کتاب، از آن روست که با محدود کردن دایره تحقیق و تمرکز بر یک دوره تاریخی خاص (دوره قراختایان کرمان) و با غور در منابع مستند تاریخی، بر آن است تا حوزه‌های مغفول مانده به‌ویژه درباره وضعیت دربار قراختایان، بیماری‌های

حاکمان این دولت و شیوه‌های درمانی پزشکان آن عصر را مورد واکاوی قرار دهد.

مواد و روش‌ها:

پژوهش حاضر به روش مطالعه کتابخانه‌ای انجام گرفت. برای تأمین این منظور، داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز، از میان منابع و پژوهش‌های صورت گرفته قبلی، استخراج شده و تا حصول نتایج علمی، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به عبارت بهتر، این نوشتار به روش کتابخانه‌ای و با فیش‌برداری از نسخ خطی، منابع اصلی و نیز تحقیقات جدید، انجام پذیرفته است. و در مجموع تعداد ۲۵ منبع واجد شرایط مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

یافته‌ها و بحث:

اولین بیماری که در باب قراختایان از آن یاد شده است درد پایی است که ظاهراً بُراق حاجب، مؤسس حکومت قراختایان به آن دچار بود. وی با عنوان کردن درد پای خود توانست خود را از همراهی با سلطان جلال‌الدین، برکنار کند «*براق حاجب به بهانه آنکه درد پای دارد، تخلف نمود*» (۱۲).

به همین دلیل سلطان جلال‌الدین از راه ضرورت، حکومت کرمان را به براق حاجب سپرد. «*سلطان جلال‌الدین ملتمس او را از راه ضرورت اجابت فرمود و انتقام و قصد را حلیاً متوقف داشت و او را به حکومت کرمان و لقب قتلغ خانی، موسوم گردانید و منشور و خلعت فرستاد*» (۷). به این ترتیب براق حاجب به حکومت نشست اما نکته مهم و قابل توجه اینکه، بعد از آنکه براق حاجب به حکومت نشست دیگر از بیماری و حتی درمان آن صحبتی به میان نیامده است. براق حاجب بعد از ۱۴ سال حکومت (۶۳۲-۶۱۹ق) «*دعوت حق را لیبک اجابت زد و سنش به هشتاد رسیده بود. در مدرسه‌ای که بر ظاهر شهر کرمان بنا فرموده است دفنش کردند*» (۶).

بعد از براق حاجب، پسرش رکن‌الدین، با اندکی وقفه به حکومت رسید. توضیح آنکه براق در زمان حیات خود، رکن‌الدین را به دربار اوگتای قاآن فرستاد و چون وفات یافت قطب‌الدین سلطان، برادرزاده براق، بنا بر وصیت براق حاجب به حکومت نشست: «*عمش براق حاجب قتلغ سلطان به حکم آنکه او را جوانی مستعد مردانه و هنرمندی مقبل فرزانه می‌دانست و نیز ریب و دامادش بود به وقت وفات ولیعهد گردانیده و دیعت ملک به او سپرد*» (۶) لذا رکن‌الدین، چون خبر فوت پدر را

شنید، منشور حکومت کرمان را از قآن مغول گرفته و به کرمان آمد و در روز دوشنبه ۲۸ شعبان سال ۶۳۳ق به تخت حکومت کرمان جلوس نمود و مدت ۱۵ سال حکومت کرد (۱۳، ۱۴، ۱۵).

وی با وجود اینکه پادشاهی فرزانه و دارای صفات خوب بود اما دچار حالات بیمار گونه‌ای چون توهم و بدگمانی و نوعی وسواس فکری و عملی نیز بود. دربارهٔ حالات وی، ناصرالدین منشی می‌نویسد: «سلطان رکن‌الدین با وجود اجتماع بیشتری از خصال خسروانه، مردی متوهم بدگمان موسوس [وسوسه کننده] بود چنانچه بسیار کس را بعضی به تهمت میل به جانب قطب‌الدین سلطان و بعضی به ظن ترددشان به سراهای حرمش، هلاک کرد و در اراقت خون بی‌مبالا، دلیر بود» (۶).

در تأیید بیماری وی علاوه بر قتل تعداد زیادی از زیردستان خود، عدم اعتماد به کارکنان و عزل و نصب بدون دلیل آنان نیز به چشم می‌خورد. رفتار بیمارگونه وی علاوه بر این موارد در جایی دیگر نیز قابل مشاهده است. وی در سال ۶۴۱ق فرستادگانی به شهر شیراز فرستاد و جهان‌خاتون، دختر اتابک سعد را خواستگاری کرد، اما چون جهان‌خاتون به کرمان آمد و مراسم ازدواج صورت گرفت «سلطان را از او تنفری حاصل آمد و بدان حرم ترددی نکرد» (۶).

این رفتار وی را ناشی از سردمزاجی وی دانسته‌اند و از طرفی امروزه در روانپزشکی مدرن از این گونه رفتار و حالات با عنوان حالات پارانوئیدی یاد می‌شود و از سویی دیگر دانش روانشناسی و روانپزشکی، ارتباط ظریفی میان عارضهٔ سردمزاجی در مردان و حالات پارانوئیدی آنان آشکار ساخته است (۱۶). سرانجام رکن‌الدین در کشاکش رقابت با قطب‌الدین سلطان بر سر حکومت کرمان به دست قطب‌الدین کشته شد و «قطب‌الدین ملک کرمان را مصقی از شایبهٔ جفا پنداشت» (۱۷). وی پس از ۱۶ سال دوری از کار حکومت، بار دیگر در اوایل فصل پائیز سال ۶۵۰ق به تخت حکومت کرمان نشست (۱۸) اما وی در دورهٔ دوم حکومت خود ظاهراً به دلیل قتل رکن‌الدین سلطان، دچار نوعی بیماری روحی و روانی گشته بود و همین امر سبب شده بود که آرامش از وی دور شود: «همیشه پریشان و غمناک بود و مثل آن بود که روح رکن‌الدین دائماً در تعقیب اوست» (۱۹) چنانکه تعداد زیادی را به ضربات تازیانهٔ خود به قتل رساند. (۶)

اما نکتهٔ دیگری که دربارهٔ قطب‌الدین باید یادآوری کرد در باب علت مرگ وی است. مؤلفین تواریخ و صاف و تاریخ کرمان،

علت مرگ سلطان را ضربه‌ای می‌دانند که شاخ شکار به او زده و وی در اثر آن مرده است (۱۰، ۸) اما مؤلف کتاب *سمط‌العلی*، علت مرگ وی را مبتلا شدن او به امراض متعدد بیان می‌کند. چنانکه اطبای قطب‌الدین سلطان در مدت دو ماه که به معالجهٔ وی مشغول بودند نتوانستند وی را درمان کنند. در این باره آمده است: «در رجب سنهٔ خمس و خمسين و ست مائه [۶۵۵] صاحب فراش گشت و به امراض و علل متضاد، مبتلی شد چنانچه دست تدبیر و حذاقت اطباء کامل از معالجهٔ آن قاصر آمد و استرداد صحت، ممکن نگشت و مدت مرض متمادی شد و فساد قضا نیش زهرآلود را کار فرمود و در منتصف [میان] ماه رمضان سنهٔ خمس و خمسين و ست مائه [۶۵۵] ماه کامرانی شد در عقدهٔ زنب زوال منخسف شد و خورشید زندگانش را تکویر کلی افتاد» (۶).

لذا از این دو مطلب به ظاهر متفاوت می‌توان دریافت که در واقع به‌دنبال ضربه‌ای که قطب‌الدین خورده بود به بیماری‌های مختلف دچار شده و در اثر آن وفات یافته است. بعد از مرگ قطب‌الدین، همسرش ترکان خاتون به نیابت از حجاج سلطان - پسر قطب‌الدین - به حکومت کرمان رسید «اسم سلطنت بر سلطان حجاج بود و حکم مطلق، ترکان خاتون می‌کرد» (۱۲) اما حجاج سلطان به علت اهانتی که به ترکان خاتون کرد مجبور شد به هندوستان فرار کند و در یک تلاش نافرجام برای رسیدن به حکومت دچار بیماری سختی شد و وفات یافت «چون به منزل بکر رسید، مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی‌الحجه سنهٔ سبعین و ست مائه [هفتم ذی‌الحجه سال ۶۷۰ق] وفات یافت» (۹). ظاهراً علت بیماری حجاج سلطان افراط در نوشیدن شراب بوده است چرا که در جریان اهانت سلطان حجاج به ترکان خاتون به افراط وی در نوشیدن شراب اشاره شده است (۱۹).

اما بیماری دیگری که همزمان با حکومت ترکان خاتون از آن یاد شده است بیماری خود ترکان خاتون است. ترکان خاتون به واسطهٔ مرگ شوهرش - قطب‌الدین - دچار بیماری سختی شد به‌طوری که اطباء درباری از معالجهٔ وی عاجز ماندند به همین دلیل وزیر ترکان خاتون، صاحب اعظم فخرالملک شمس‌الدوله، از مولانا عزالدین کیشی که از پزشکان دربار اتابک سعدبن‌زنگی در شهر شیراز بود دعوت کرد. این پزشک حاذق به کرمان آمده و به معالجهٔ ترکان خاتون پرداخت. بنا به تشخیص عزالدین کیشی، ترکان خاتون به بیماری کبدی دچار شده بود؛ در حالی که اطبای دیگر ترکان

«توتیای ایران به خصوص توتیای استان کرمان از مرغوبیت خاصی برخوردار بود» (۲۴). و در میان مناطق کرمان، توتیای کوهبنان و بهاباد معروفست و به تمام ممالک صادر می‌شود (۲۵). اما در باب تجویز دوم عزالدین کیشی، باید چنین بیان داشت که عزالدین کیشی در واقع به منظور ادامه روند معالجه ترکان خاتون، آب گرم را به ترکان خاتون پیشنهاد می‌دهد.



تصویر ۱: گیاه هوم در نواحی کرمان



تصویر ۲: ساقه گیاه هوم (در کرمان)

خاتون علت بیماری او را ناشی از عارضه‌ای در معده وی می‌پنداشتند. در هر صورت عزالدین کیشی را «حدسی صایب [صحيح] بیفتاد» (۷). وی بر طبق گفته ابن سینا بر این اعتقاد بود که «اگر کسی بدون اینکه سببی آشکار از قبیل ورم و دمل داشته باشد اما از انجام کار خود ناتوان باشد آن شخص، کبدش بیمار است» (۲۰).

اما نکته مهم و قابل توجه پس از تشخیص بیماری کبدی ترکان خاتون به وسیله عزالدین کیشی، شیوه معالجه بیماری است. بنا به اطلاعات موجود در تاریخ شاهی وی با استفاده از دو روش اقدام به درمان کرده است: ۱- تجویز معجون گیاهی حसार ۲- معالجه با آب گرم (آبدرمانی).

گیاه حसार «نباتیست که به گزر ماند (سپندان)» (۲۱) در ذیل واژه گزر آمده است «رستنی است معروف و مشهور به زردک و معرب آن جزر است و به هندی آن را گاجر گویند» (۲۱) با این تجویز بیماری ترکان خاتون «روی در انحطاط نهاد و در اندک زمانی به کلی زایل گشت و صحتی تمام روی نمود» (۷).

در واقع باید گفت که منطقه کرمان به لحاظ گیاهان دارویی، منطقه‌ای غنی بوده است چنان که بخشی از این داروها به ممالک هم‌جوار از جمله مصر صادر می‌شده است (۲۲) به غیر از گیاه حसार، که از آن سخن به میان آمد، از جمله گیاهان دارویی کرمان که از زمان باستان جایگاه مهمی در علم پزشکی داشته است گیاه هوم است: «Howm یا Homa در اوستا، همان گیاهی است که هنوز در برخی از کوهستان‌های سیرجان و بافت و ... به وفور می‌روید و ظاهراً همان گیاهی است که مردم محلی در برخی نقاط کرمان، آن را با عنوان ریش بزو می‌شناسند» (۱۶) و باید گفت که کرمان از معدود رستگاه‌های گیاه هوم بوده و اقوام آریایی ساکن کرمان در استحصال و فرآورده‌های دیگر این گیاه، توانایی منحصر به فرد داشتند (۱۶) (تصاویر ۱ و ۲).

علاوه بر این که کرمان به لحاظ گیاهان دارویی، منبعی غنی است یکی از اصلی‌ترین خاستگاه‌های کانی‌شناسی و صنعت فلزکاری و آلیاژهای فلزی به‌شمار می‌آید؛ به‌طوری که از برخی از این سنگ‌ها جهت معالجه برخی بیماری‌ها استفاده می‌شده است (۱۶)، از جمله می‌توان به توتیا اشاره کرد که در علم پزشکی، محلول رقیق آن برای شستشوی مخاط و پلک‌ها به‌کار می‌رود (۲۳). مارکوپولو که همزمان با حکومت قراختاییان به ایران آمده بود توتیای کرمان را از مرغوب‌ترین توتیاها می‌داند:

در این باره آمده است: «خداوند ترکان، بر سبیل استدواء، بر طرف آب گرم، عنان نهضت معطوف فرموده بود یک هفته توقف می‌بایست نمود» (۷) عزالدین کیشی با استفاده از این دو شیوه، آن‌هم نزدیک به هشتصد سال پیش، موفق به درمان ترکان خاتون شد.

سرانجام ترکان خاتون پس از نزدیک به ۳۰ سال حکومت، در سال ۶۸۲ق درگذشت (۲۶). به قول منابع تاریخی، وی پس از شنیدن خبر قدرت‌گیری رقیب خود «چنان متأثر گشت که از هوش برفت» (۸) به‌نظر می‌رسد علت غش کردن او به ناتوانی و ضعف بدنی وی مربوط می‌گشته است و همین امر سبب شده که بیماری کبد وی، عود کند. شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در تعریف غش و علل آن می‌نویسد: «غش عبارت از حالتی است که قسمت اعظم نیروی حساس و حرکت‌دهنده حس از کار می‌افتد... از جمله انگیزه‌های غش... نیروی منشأ اندامان بدن، کاهش یافته باشد و ناتوان شده باشند که در این میان اول قلب و در درجه دوم مغز است و در درجه سوم کبد است که هرگاه ناتوان شوند غش را با خود ارمغان می‌آورند» (۲۰).

اگرچه ترکان خاتون به هوش آمد و مدتی بعد هم زنده ماند اما در نهایت «از غصه عزل و نکبت، تب بر وی مستولی شد و مرد» (۱۳) در واقع خود این تب، پیامد غش ترکان خاتون بوده (۲۰) و غش کردن او هم ناشی از ضعف بیماری کبدی وی بوده است.

بیماری دیگری که باید از آن نام برده شود در ارتباط با بی‌بی ترکان - دختر ترکان خاتون - است وی که همواره یکی از مدعیان حکومت سلطان جلال‌الدین سیورغتمش بود توانست طی تلاشی به حکومت مناطقی چون رودان، زرنند، بافق، انار، سرحد و شهربابک دست یابد (۶) اما در نهایت در سال ۶۸۹ق که به‌منظور دست‌یابی به حکومت کرمان به تبریز رفته بود به علت سگته درمی‌گذرد (۱۱). منشی کرمانی، در این باره چنین بیان می‌دارد که: «در اثنای آن حال، بی‌بی ترکان در تبریز بر مفاجا و علت سگته درگذشت» (۶). سگته، بیماری است که اعضای بدن را به‌خاطر گرفتگی یا مسدود شدن کامل شعبه‌های سه گانه مغز و مجاری روح در آن از حس و حرکت باز می‌دارد و این بیماری چون با عارضه افتادن همراه است به این اسم نام‌گذاری شده است (۲۶).

بیماری دیگری که باید به آن اشاره کرد بیماری سلطان محمدشاه قراختایی است. او که در سال ۶۹۵ق به حکم غازان‌خان مغول، به حکومت کرمان منصوب شده بود (۱۴) در

سال ۷۰۲ق به امراض متعددی چون یرقان و استسقا مبتلا شده و وفات کرد (۸). سیف‌الدین هروی درباره بیماری یرقان می‌نویسد: «تغییری فاحش در رنگ بدن به سیاهی و زردی» (۲۶) و علت این بیماری «علتی است که هرگاه مردم را آن راه که میان جگر و زهره است بسته شود و آن صفرا که می‌باید به زهره اندر شود با خون اندر همه تن رود، پوست مردم و سپیدی چشم‌ها زرد شود و لاغر می‌شود و اگر تدبیر علاج نکنند، هر وقت که از آن صفرا فزون‌تر به دل رسد؛ مردم بمیرد» (۲۷) و استسقا در لغت به معنی آب خواستن است. در پزشکی، استسقا یک بیماری دارای ماده‌ای شگفت و سرد است که در تمام اعضای بدن ظاهر می‌شود یا وارد جایگاه‌های غذا و اخلاط می‌شود و انواع مختلف آن از عطش آزاردهنده برکنار نیست (۲۶).

اما طبق نوشته کتاب سمط العلی - به‌عنوان یکی از منابع اصلی قراختاییان - سلطان محمدشاه بر اثر بیماری سوءالمزاج وفات یافته است: «آن سلطان صاحب قران از آنهماک در شرب و امتطا بر صهوات و شهوات به امراض متضاد سوءالمزاج، مبتلی شد و در سن بیست و نه سالگی در شق بم با هزاران حسرت از این جهان فانی به سرای باقی انتقال کرد» (۶) لذا اگرچه ظاهراً دو گفته احمدعلی خان وزیری و ناصرالدین منشی، متناقض به‌نظر می‌رسد اما نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که سوءالمزاج یا سوءالقنیه‌ای که ناصرالدین منشی به آن اشاره کرده است همان صورت اولیه بیماری استسقا است که احمدعلی خان وزیری، از آن سخن می‌گوید. «هرگاه حال کبد، تباه شد، و ناتوانی بر آن چیرگی یافت حالتی برای کبد رخ می‌دهد که پیش درآمد بیماری استسقا است این حالت را سوءالقنیه گویند و به اسم سوءالمزاج یا تباهی مزاج نیز شناخته می‌شود» (۲۸) و از سویی هم بیماری یرقان (۲۷) و هم سوءالقنیه و استسقا نوعی بیماری کبدی هستند (۱۶).

اما علت بروز این امراض را مورخین طبیب مآب که به گونه‌ای انعکاس دهنده نظرات و تشخیص‌های حکیمان و اطبا بوده‌اند افراط در نوشیدن شراب معرفی کرده‌اند چنانکه در طب مدرن نیز مصرف مشروبات الکلی در صدر عوامل منجر به این امراض بوده است (۱۶) «سلطان مظفرالدین محمد شاه بیشتری از صفات سلطنت و مملکت‌داری مستجمع بود... فاما دو عیب در کمال او قدح آورد یکی ادمان بر شراب، در آن باب چنان مولع بود که مستی او به مستی متصل گشتی و ملازمان بزم جنت‌آسا او را هر صبحگاهی به جای حی علی الصلوات، حی

علی السکر بایستی گفت و این معنی مثمر طریان علل متضاد بر مزاج و تطرق ضعف قوای آن سلطان آمد...» (۶).
بعد از مرگ محمد شاه برادرش حسن شاه که نامزد جانشینی او بود به فاصله یک ماه بعد به بیماری یرقان و سوءالقنیه درگذشت (۱۰) چنانکه پیداست سلطان محمد شاه و برادرش حسن شاه هر دو به نارسائی پیشرفته کبدی دچار شده بودند که حتی امروزه نیز درمان آن دشوار و گاه در مواردی غیر ممکن است و درست به همین دلیل اطباء عصر قراختایان کرمان جز تشخیص دقیق و توصیف علمی بیماری نتوانسته‌اند کار چندانی انجام دهند (۱۶). سرانجام حکومت قراختایان کرمان با عزل آخرین سلطان قراختایی یعنی شاه جهان‌بن سیورگتمش در سال ۷۰۴ ه.ق به پایان رسید (۱۵).

نتیجه‌گیری:

پژوهش حاضر در پی آن بود تا ضمن معرفی کوتاه حکومت کمتر شناخته شده قراختایان کرمان، وضعیت پزشکی دربار این حکومت را از دریچه بیماری‌های پادشاهان قراختایی و شیوه درمانی پزشکان آن زمان، مورد تحلیل و تبیین قرار دهد. بنابراین از آنچه بیان شد، نتایج زیر حاصل شد:
۱- قراختایان کرمان، همزمان با هجوم خانمان‌سوز مغول به ایران، توانستند حکومتی نسبتاً قدرتمند را در منطقه جنوب شرق ایران تشکیل داده و در سایه درایت حاکمانی کاردان همچون ترکان خاتون، وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کرمان و اطراف آن را بهبود ببخشند.

۲- اکثر حکام قراختایی، همزمان با حاکمیت خود دچار امراضی همچون درد پا، سردمزاجی، سکنه، بیماری‌های ناشی از عارضه کبدی، امراض ناشی از شرب خمر، یرقان، استسقا و مواردی از این قبیل - که طی متن بدان‌ها اشاره شد- بوده‌اند و همین امر موجبات مرگ زود هنگام برخی از این حاکمان را فراهم کرده است.

۳- همزمان با حاکمیت قراختایان بر سرزمین کرمان، پزشکانی خبره و کاردان به قلمرو و دربار آنان وارد شده و بر آن شدند تا با استفاده از گیاهان دارویی و یا آب‌درمانی، به بهبودی این حکام و مردمان کرمان اقدام کنند.

۴- سرزمین کرمان، همزمان با حاکمیت قراختایان طی قرن هفتم هجری، منبعی بسیار غنی از انواع گیاهان دارویی و همچنین خاستگاه کانی‌شناسی و صنعت فلزکاری و آلیاژهای فلزی به‌شمار می‌رفته و از این گیاهان و کانی‌ها جهت معالجه برخی بیماری‌ها استفاده می‌شده است. محصولاتی همچون: حصار، هوم، توتیا و مواردی از این قبیل که برای درمان بیماری‌ها از آنها استفاده می‌شده است.

۵- آخرین سخن آنکه اگرچه نوشتار حاضر کوشید تنها ذره‌ای از غبار نشسته بر تاریخ پزشکی کرمان، به‌ویژه در عصر قراختایان را بزدايد اما این حوزه، بسیار بکر و دست‌نخورده است و عنایت اندیشمندان و محققان پرتلاش ایران را می‌طلبد. از همین رو به محققان دو شاخه پزشکی و تاریخ پیشنهاد می‌گردد با تأمل و تعمق بیشتر، به نگارش مقالات مفید و راهگشا در این باره، بپردازند.

References:

1. Juzjani MS. *Tabaqat-e Naseri*. Kabul: Afghanistan History Society; 1963-64. P:94. [In Persian].
2. Grousset R. The empire of the steppes. Tehran: scientific, Cultural; 2000. P:226. [In Persian].
3. Bosworth Ak, et al. Cambridge history of Iran. Translate by: H Anousheh. Tehran: Amir Kabir; 2000. Vol.5, P:148. [In Persian].
4. Pershrun M. Genghis Khan. Translated by: A Iqbal. Tehran: Javid; 1990. P:179. [In Persian].
5. Roosta J. Analysis of the formation of the government Qara- Khitai. Journal of Faculty of Literature and Humanities University of Esfahan, 2008; Vol.2, No.53, 93-113. [In Persian].
6. Monshi Kermani N. *Semt al-Ola*. Ed by: A Iqbal. Tehran: Asateer; 1983. P:22-35. [In Persian].
7. Anonymous. *Tarikh-e Shahi Qara-Khitaei Kerman*. Tehran: Elm; 2011. P:259. [In Persian].
8. aziri A. *Tarikh-e Kerman*. Ed by: ME Bastani Parizi. Tehran: University of Tehran; 1996. vol.1, P:427-44. [In Persian].
9. Khwandamir M. *Habib al-Siyar*. Ed by: M Daber Seaghi. Tehran: Khayyam; 1974. Vol.3, P:267. [In Persian].
10. Ayati A. *Tahrir-e Tarikh-e Vassaf*. Tehran: Institute for Cultural Research and Studies Institute; 1993. P:165-70. [In Persian].
11. Khafi A. *Mojmal-e Fasihi*. (Part II). Ed by: M Farouk, 1961; Vol.1, P:352. [In Persian].
12. Hamadani R. *Jame al-Tavarikh*. Ed by: MM Mousavi. Tehran: Alborz; 1994. Vol.2, P:548-55. [In Persian].
13. Hafiz-i Abru S. *Jografiya-ye Hafez Abru*. Ed by: S Sajadi, Tehran: Office of the written heritage; 1999. Vol.3, P:54. [In Persian].
14. Mustufi Qazvini H. *Tarikh-e Guzideh*. Tehran: Amir Kabir; 1999. Vol.5, P:528-40. [In Persian].
15. Natanzi M. *Montakhab al-Tawarikh-e Moeni*. Tehran: Khayyam; 1978. P:30. [In Persian].
16. Malek Mohammadi M. Medical histoty of Kerman looking at the history of general medicine. Kerman: Gera; 2013. P:595-600. [In Persian].
17. Juwayni A. *Tarikh-e Jahangosha*. Ed by: Muhammad ibn Abd al-Wahhab. Tehran: Ghalam; 1999. Vol.2, p:217. [In Persian].
18. Mīr-Khvānd MK. *Rożat al-Safa*. Ed by: J. Qian Oven. Tehran: Asateer; 2001, Vol.4, P:3384. [In Persian].
19. Hemmat Kermani M. The Kerman History. Kerman: Goli; 1999. P:83. [In Persian].
20. Avicenna. *Al-Qanun fi al-Tibb* (The Canon of Medicine). Translate by: A Sharafkandi. Tehran: Soroush; 1991. Vol.4, P:218-20. [In Persian].
21. Ostovari N, Foruzani SA, Golshani SA, Adloo S. A historical survey on "Haoma" plant in ancient Iran and India. Journal of Research on History of Medicine, 2013; Vol.2, No. 4, 129-134. [In Persian].
22. Golabzadeh MA. History of Kerman. Kerman: Kerman Center for Science; 2003, P:53. [In Persian].
23. Norani M. Medicinal plants. Qom: Fakhr al-Din; 2005. P:96. [In Persian].
24. Gabriel A. Marco Polo in Iran. Translate by: P Rajabi. Tehran: Asateer; 2002. P:302. [In Persian].
25. Lestrangle G. The lands of the eastern caliphate. Translate by: M Erfan, Tehran: Translation and Publication of Books; 1958. P:331. [In Persian].

26. Heravi S. *Bahr al-Jawaher*. Isfahan: Ghaemieh Research Center of Isfahan, without date; P:586. [In Persian].
27. Jorjani I. *Zakhireye Khwarazmshahi*. Ed by: MR Moharreri. Tehran: Iranian Academy of Medical Sciences; 2001. P:130. [In Persian].
28. Joya J. *Zabt-e Yek Mostalah-e Tebbi: Su'al-Ghonyah*. Payam-e Baharestan. Vol.3, No.11, 2011; P:281. [In Persian].